



انترناسیونال

۳۲۹ ضمیمه

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

حزب کمونیست کارگری ایران

Worker-communist Party of Iran

دوشنبه ۱۴ دی ۱۳۸۸، ۴ ژانویه ۲۰۱۰

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416

anternasional@yahoo.com

سرمدیر: محسن ابراهیمی

مصاحبه با حمید تقوایی، لیدر حزب کمونیست کارگری درباره اوضاع سیاسی حاضر و سیر تحولات آتی



جمعیت انبوه در حال راهپیمایی "مرگ بر اصل ولایت فقیه" است. شعارهای مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر خامنه ای و در مواردی که مردم به اوپاش حکومتی حمله میکنند شعار "میکشم میکشم آنکه برادرم کشت" از جمله شعارهای رایج و غالب در تظاهرات مردم بود. در گزارشها آمده که در مواردی مردم به هیات های عزاداری که بوسیله حکومتیها سازمان داده شده بود حمله کردند. این جنجال تبلیغاتی "توهین به شعائر مذهبی" و "شکستن حرمت عاشورا" که در روزهای بعد از این حرکت یک خط تبلیغات دولتی بود در واقع به همین مسائل اشاره دارد. در هر حال در روز "عاشورا" زن و مرد - و بسیاری از زنان در نهایت "بدحجابی" - با هم و در کنار یکدیگر و با شعارهای تند سیاسی به نیروهای رژیم هجوم بردند و این نه تنها ضربه ای بر کل حکومت بلکه ضربه ای به اسلام و کل مقدسات و سنن ارتجاعی اسلامی بود. از این نظر در این روز مردم یکبار دیگر و

شانزده آذر مردم این چارچوب درون نظامی را کاملا در هم شکسته بودند ولی در هر حال ایام محرم و عاشورا اپوزیسیون حافظ نظام را امیدوار کرده بود که شاید بتوانند رنگ مذهبی و "درون نظامی" به اعتراضات مردم بزنند. مرگ منتظری هم به این توهم دامن زده بود که شاید بشود حرکت مردم را به نوعی عزاداری برای نظریه پرداز نظام ولی فقیه که مدال "پدر حقوق بشر" ایران را به سینه اش زده بودند تبدیل کرد. بخصوص که روز عاشورا با هفتم درگذشت منتظری مقارن بود. ولی همه این تبلیغات و تلاشها و تهییدات به جایی نرسید! در شش دی کسی به فکر عاشورا و منتظری و حسین و میرحسین نبود. مردم صرفا از این روز استفاده کردند تا تظاهرات میلیونی و تهاجمیشان را برپا کنند. در اکثر قریب به اتفاق ویدئو کلیپهایی که از مبارزات مردم در این روز روی سایتهای مختلف منتشر شده از شعارهای توصیه شده بوسیله سازگارا (از جمله ابوالفضل علمدار، کروی را نگهدار) و دیگر فعالین طرفدار موسوی چیزی به چشم نمیخورد. ممکن است در مواردی هم از این نوع شعارها داده شده باشد ولی خط و سیاست و جهت غالب بر حرکت مردم شعارهای کاملا سیاسی و رادیکال و غیر مذهبی و حتی ضد مذهبی بود. مثلا در ویدئوئی برای مدت نسبتا طولانی شعاریک

این واقعیات به نظر من نشاندهنده شروع یک فاز و مرحله تازه ای در مبارزه مردم و یک نقطه عطف مهم است. جنبش از حالت دفاع از خود در برابر نیروهای سرکوبگر و از شکل صرفا راهپیمایی و تظاهرات فراتر رفت و وارد دوره تعرض و تهاجم به نیروهای انتظامی و اوپاشان مسلح حکومتی شد. در واقع خیزش شش دی نشاندهنده آن بود که رابطه مردم با حکومت دارد بر عکس میشود و ازین پس این مردم هستند که کنترل خیابانها را در دست میگیرند و نیروهای انتظامی را فراری میدهند. این روند بیشک شکاف و ریزش در میان نیروهای انتظامی را بیشتر و وسیع تر خواهد کرد. و بالاخره ویژگی سوم خیزش شش دی در این بود که در این روز مردم فقط در برابر حکومت نایستادند بلکه به جناح موسوی و کل نیروهای که باید آنها را "اپوزیسیون حافظ نظام" نامید، نیز پاسخ کوبنده ای دادند. از مدتها قبل فعالین جناح موسوی در خارج و داخل کشور مدام بر شعائر مذهبی و تقدس عاشورا و شعارهای اسلامی و غیره تاکید میکردند و امیدوار بودند که به بهانه محرم و تاسوعا و عاشورا حرکت مردم را کاملا مذهبی کنند و بخیال خودشان در چارچوب نظام نگهدارند. البته از مدتها قبل از جمله در سیزده آبان و

متعددی از حرکتهای اعتراض در شیراز و اصفهان و کرمانشاه و اراک و رشت و بابل و لاهیجان و دیگر شهرها نیز منتشر شده که نشاندهنده گستردگی حرکت شش دی در سطح ایران است. جنبه دیگر که به نظر من وجه مهمتری است تعرضی بودن حرکت شش دی است. در این مورد اصطلاح تظاهرات دیگر گویا نیست و حق مطلب را ادا نمیکند. این حرکت یک خیزش و تهاجم بوده ای تمام عیارعلیه حکومت و نیروهای سرکوبگرش بود. این تصویری است که صدها فیلم کوتاه و ویدئو کلیپی که از حوادث این روز منتشر شده بدست میدهد. این بار مردم در برابر نیروهای سرکوبگر و بسیجیها و پاسداران و گارد ویژه و دیگر اوپاشان مسلحی که بیش از شش ماه است بجان مردم افتاده اند، دست به حمله متقابل زدند. با سنگ به این اوپاشان حمله کردند، تعدادی از آنها را گرفتند و به غلط کردم انداختند، موتورهای بسیجی ها را به آتش کشیدند، ماشینهایشان را واژگون کردند و در مواردی بازداشتیها را از دست آنها نجات دادند. فیلمها و گزارشهای تصویری نشان میدهد که این تهاجم به نیروهای سرکوبگر و گوسمالی دادن آنها نه چند مورد استثنائی بلکه یک حرکت وسیع و خصلت نمای حرکت شش دی بوده است.

محسن ابراهیمی: در ششم دی، روز عاشورا، اتفاق مهمی در ایران رخ داد. مردم در سطح خیلی وسیع به خیابانها آمدند و مستقیما در برابر رژیم ایستادند. ارزیابی شما از این حرکت چیست؟ آیا ویژگی و تفاوتی در این حرکت در تمایز از اعتراضات توده ای قبلی میبینید؟ قبلا هم و مشخصا در سیزده آبان و شانزده آذر مردم در مقیاس وسیع به خیابان آمدند و رود روی رژیم قرار گرفتند. این مناسبتها هم دو اتفاق مهم و تاریخی در جنبش جاری بود. آیا اعتراض شش دی تفاوتی با این حرکتها داشت و اگر آری این تمایز در چیست؟
حمید تقوایی: بنظر من حرکت شش دیماه ویژگی های مهمی داشت و از جنبه های مختلفی یک پیشروی و یک جهش بزرگ بجلو را در حرکت مردم نشان میداد.
جنبه اول گستردگی و ترکیب و شمولیت جمعیتی است که به خیابانها آمد. در تهران جمعیت عظیمی از زن و مرد و پیر و جوان و حتی کودکان، منطقه وسیعی از تهران مرکزی و بسیاری از خیابانها و میادین و محلات در مناطق دیگر تهران را پوشاندند. در مناطق مرکزی شهر حتی خیابانهای فرعی مملو از جمعیت بود. توده ای ترین و وسیع ترین اعتراضات در تهران صورت گرفت ولی این حرکت تنها به تهران محدود نماند. گزارشات

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

بسیار قاطع تر و صریح تر از همیشه آب پاکی را بر روی دست شخصیتها و فعالین اپوزیسیون حافظ نظام ریختند. و یکبار دیگر به آنان نشان دادند که انقلابشان ربطی به دعوای داخلی جناحها ندارد.

ازینرو باید گفت این حرکت صرفا پاسخی به خامنه ای و جناح غالب در حکومت نبود. بلکه پاسخ کوبنده ای به همه کسانی بود که میخواهند نظام جمهوری اسلامی را به نحوی و حداکثر با جابجائی مهره هائی حفظ کنند. یعنی خطی که جناح موسوی دنبال میکنند.

اکنون بعد از حرکت روز "عاشورا" یک جدل بین جناحها این است که چه کسی "حرمت عاشورا" را زیر پا گذاشته است. گویا یکی با حمله به مردم حرمت عاشورا را شکسته و دیگری با حمله به دسته های عزادار. اما این یک نزاع درون حکومتی است، کشمکش درون خانوادگی جناحها بر سر مقدساتی است که فی الحال در خیابانها در هم شکسته شده است. نه مساله مردم عاشورا و حرمت عاشورا بود و نه حمله به مردم - که البته جواب کوبنده ای گرفت- ربطی به این مساله داشت. در خیابان مردم دارند مقدسات حکومتی را لگد مال میکنند و همین مساله است که "حرمت عاشورا" را به مساله کشاکشهای بین جناحها تبدیل کرده است.

محسن ابراهیمی: سؤال دیگر من بر سر روند اوضاع است. الان حکومتی ها به شدت نگرانند و توده مردم مخالفین حکومت بشدت هیجان زده اند. صحبت‌هایی هست در این مورد که ممکن است اینها با هم سازش کنند و برای حفظ نظامشان به توافقاتی برسند و در عین حال از این هم صحبت میشود که امکان دارد جناح غالب به سرکوب خونین دست بزند و کودتای نظامی کند. در هر حال بر سر چشم انداز و روند اوضاع بحثهای متنوعی مطرح است. اولین سؤال من در مورد سازش است. چقدر امکان سازش بین دو جناح وجود دارد؟ آیا امکان دارد که مثلا خامنه ای و طرفدارانش مقداری عقب نشینی کنند، احمدی نژاد را قربانی کنند و بنوعی قبول کنند که

انتخابات تجدید بشود و از سوی دیگر جناح مقابل هم رضایت بدهد که خامنه ای مقامش را در یک سطح فرمال و مثلا رهبر معنوی حفظ کند؟ این سازش میتواند در هر حال اشکال دیگری هم بخودش بگیرد. شما چقدر سازش جناحها را محتمل میدانید؟

حمید قوائی: به نظر من احتمال سازش خیلی ضعیف است و میشود گفت ناممکن است. علتش هم قبل از هر چیز وضعیت سیاسی است که به یمن جنبش انقلابی مردم در ایران بوجود آمده. شرایط و روند اوضاع به نفع مردم و انقلاب مردم و به ضرر کل حکومت به پیش میرود. مردم به چیزی کمتر از سرنگونی کل حکومت راضی نمیشوند و این را هر دو جناح حکومتی بخوبی میدانند. در چنین شرایطی سازش بین دو جناح دردی را از رژیم دوا نمیکند. سازش وقتی برای بالائینها معنی دارد که بتواند جامعه را آرام کند و مردم را بخانه بفرستد. اما مشکل حکومتیها اینست که مردم بخاطر دعوای بین دو جناح به خیابان نیامده اند که با سازش آنها بخانه بروند. رژیم زیر امواج حرکت انقلابی مردم در حال خرد شدن است و هر نوع سازشی اگر نتواند جلوی این موج را سد کند و یا لاقال آنرا برای مدتی به عقب براند از نظر سیاسی پوچ و بی معنی است.

به نظر من در این شرایط نیروهای حکومتی مساله واقعیشان نه سازش بلکه پیدا کردن راه و فرمولی برای عقب نشینی خامنه ای است. نوعی از صحنه خارج کردن، کنار گذاشتن، و یا حاشیه ای کردن خامنه ای حداقل اقدامی است که هر دو جناح در حکومت میتوانند بعنوان راهی برای کند کردن روند جاری اوضاع به آن امید بیندند. به نظر من امروز بحث در دالانهای حکومت بر سر عقب نشینی جناح غالب است و نه سازش! مشخصا از تظاهرات سیزده آبان تا امروز اعتراضات مردم مستقیما خامنه ای را نشانه گرفته است. و علتش هم روشن است. مردم میدانند که ستون فقرات، و بقول خود حکومتها "عمودخیمه" رژیم اسلامی خامنه ای است و با کنار زدن خامنه ای کل نظام جمهوری اسلامی فرو خواهد

ریخت. هر نوع تحولی در میان بالائینها که تکلیف این مساله را روشن نکند و ولی فقیه را سر جای خودش نگاهدارد به جائی نخواهد رسید. ناگزیرند خامنه ای را به نحوی از جلوی صحنه خارج کنند و در عین حال باید بنوعی این "عمود" را "افقی" کنند که خیمه شان سرپا بماند! در هر حال با سازش یا بدون سازش من فکر نمیکنم فرمولی برای حل این معضل حکومتی وجود داشته باشد!

نکته دیگر اینکه اگر سازش آنطور که گفتید با عقب نشینی جناح غالب و ولی فقیه، یعنی استعفا احمدی نژاد و از جلوی صحنه خارج شدن خامنه ای، حاصل شود این دیگر آغاز فروپاشی سریع حکومت خواهد بود. و مردم به اینها امان نخواهند داد. مردم به راه حل‌هایی نظیر اینکه ولی فقیه قهقهت کند نه ولایت رضایت نمیدهند. مردم نه تنها خواهان سرنگونی حکومت بلکه محاکمه سران آن هستند. شرایط این انقلاب با هر انقلاب دیگری که تا کنون دنیا تجربه کرده است متفاوت است. این انقلاب عصر توئیتر و فیس بوک و اینترنت است. دزدیهای اینها رو است، اموالی که اینها غارت و چپاول کردند با عدد و رقم بروی سایتها است، قتلها و جنایات اینها با اسم و رسم دستور دهندگان و عاملین این جنایات بر همه روشن است. اینها میلیونها شاکی خصوصی دارند، تمام خانواده های اعدامی ها و زندانیان سیاسی به امید و در آرزوی روزی هستند که در دادگاهها علیه این جنایان شهادت بدهند و جنبش متوقف نمیشود تا سران و مقامات این رژیم جانی را نه تنها بزیر بکشند بلکه در دادگاههای علنی به محاکمه بپردازد. در این جو و در این شرایط سازش، حتی اگر خامنه ای امتیازات بزرگی بدهد، مشکل حکومت را حل نخواهد کرد.

این واقعیت را جناحهای حکومتی هم بخوبی میدانند و از همین روست که آنچه مشاهده میکنیم نه نزدیکی جناحها و حرکت بطرف سازش بلکه بالا گرفتن کشمکشها و خط و نشان کشیدن آنها برای یکدیگر است.

محسن ابراهیمی: من متوجه هستم

که مساله بین مردم و کل حکومت است و نه میان جناحها که بتوانند با سازش حل و فصل کنند. و خود این ها هم میدانند که مساله شان با کل مردم است. اما اخیرا گزارشی هم از مخملباف در مورد بیت رهبری منتشر شده که در آن گفته میشود هر چهارشنبه خامنه ای با رفسنجانی ملاقات میکند. شاید میخواهند این تصویر را بدهند که پشت پرده مذاکراتی در جریان است و رفسنجانی میتواند کاری بکند. من مشخصا میخواهم به نقش رفسنجانی اشاره کنم. رفسنجانی تا بحال تلاش کرده هر دو طرف را نگاهدارد. چقدر واقعا باند رفسنجانی میتواند نقش کاتالیزور و واسطه سازش را بازی کند؟

حمید قوائی: بالاخره باید دید هدف از سازش چیست؟ به نظر من مقامات هر دو جناح و حتی کسانی مثل رضایی و رفسنجانی که میخواهند نقش واسطه را بازی کنند بخوبی این را میدانند که مساله بر سر عقب راندن انقلاب مردم است. اینکه در تبلیغات حکومتی مدام دست خارجی ها و آمریکا و انگلیس را در "فتنه جاری" کشف میکنند و از توطئه و انقلاب مخملی و غیره دم میزنند این صرفا تبلیغات و پروپاگاندای توخالی است. خودشان هم میدانند که مساله نه بیگانگان هستند و نه موسوی و طرفدارانش. میدانند توده مردم، مردمی که سی سال آزرگار است خشم شان را فروخورده اند، علیه کل این بساط چپاول و کشتار جمهوری اسلامی بلند شده اند و میخواهند کل این حکومت را جارو کنند. حتی اگر تا چندماه پیش کسانی از مقامات این توهم را داشتند که گویا دعوا بر سر انتخابات است، امروز حتی ابله ترین مقامات حکومتی میدانند که مساله بر سر بود و نبود جمهوری اسلامی است و نه این یا آن رئیس جمهور.

بنابراین وقتی از امکان سازش بین جناحها صحبت میکنیم مستقل ازاینکه چه کسی، رفسنجانی یا رضائی و یا هر کس دیگری، عامل این امر باشد اولین سئوالی که در برابر اینان قرار میگیرد اینست که آیا مردم آرام میگیرند؟ و همه میدانند که پاسخ منفی است. اینکه

رفسنجانی یکی از بنیانگذاران

حکومت است و مهره درستی در میان مقامات رژیم است و با خامنه ای هم روابط حسنه و نزدیکی دارد ممکن است برای ساخت و پاختهای درونی حکومت کارساز باشد ولی در رابطه با مردم کاملا تاثیر معکوس دارد. برجسته شدن نقش کسی مثل رفسنجانی که یکی از منفورترین مهره های حکومت است مردم را خشمگین تر و جری تر خواهد کرد. همانطور که بالاتر اشاره کردم مساله در نهایت اینست که خامنه ای باید عقب بنشیند و با هر درجه عقب نشینی خامنه ای ریزش کل حکومت نزدیک تر میشود. این را همه میدانند. همانطور که در حکومت شاه کسی این تصور را نداشت که مردم بعد از کنار رفتن شاه به کسی مثل فرح و یا ولیعهد و یا حتی فلان تیمسار رضایت خواهند داد. خیلی روشن بود که چنین چیزی ممکن نیست. کسی اگر میخواست انقلاب ۵۷ را به نحوی تمام کند و حتی آنرا منحرف کند و به شکست بکشاند - که همین کار را هم کردند- باید شاه را از صحنه خارج میکرد و معلوم بود که همراه او کل سیستم سلطنت فرو میریزد. امروز هم موضوع همین است. خامنه ای باید کنار برود و همراه او کل نظام جمهوری اسلامی فرو خواهد ریخت. با سرنگونی خامنه ای هیچ بخشی از این سیستم شانس ندارد. همه شان باید بروند. بنابراین مستقل از اینکه مهره چه کسی باشد سازش پاسخگو نیست و سیر اوضاع هم همانطور که در سؤال قبل گفتم نشان نمیدهد که این جناحها در حال همگرایی و نزدیکی هستند. تبلیغاتشان و اطلاعاتیه هائی که صادر میکنند و مواضعی که میگیرند و در این روزهای اخیر دار و دسته هائی که با شعار مرگ بر موسوی و مرگ بر کروی به خیابانها آورده اند و التیماتومی که اخیرا به موسوی و جناح مغلوب دادند که یا توبه کنید و یا محارب هستید همه اینها دل بر اینست که جناحها بطرف رودرروئی آشکار و میروند و نه نزدیکی و سازش.

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

توپ بخیا بان بیاید و نوعی حکومت نظامی همه جا مستقر کند؟/اولا این چقدر ممکن است و ثانیاً چقدر احتمال دارد که چنین سرکوبی به نتیجه برسد و رژیم را نجات بدهد؟ این سؤال از این نظر مهم است که حکومت تا کنون از هیچ جنایتی علیه مردم کوتاهی نکرده است. سؤال این است که آیا حکومت میتواند با یک یورش نظامی تمام عیار و با استفاده از تمام توان نظامی و انتظامی اش وضعیت را به نفع خود عوض کند؟

حمید قزوئی: به نظر من روی آوری به سرکوب بیشتر و شدید تر امر محتمل تری از شقوق دیگر است. بحثی که در مورد سازش و ناممکنی و بی نتیجهگی آن داشتیم خود بخود این را هم نشان میدهد که رژیم ناگزیرست به سرکوب بیشتر روی بیاورد. اینها بالاخره باید به نحوی ولی فقیه را سر جایش نگاهدارند. اگر این حکومت بخواهد بماند با خامنه ای میماند، راه دیگری قابل تصور نیست، و برای حفظ خامنه ای هم باید جنبش "مرگ بر خامنه ای" و "مرگ بر اصل ولایت فقیه" را کوبید. این هم روشن است. اما آنچه بحث و بررسی بیشتری میخواهد شکل و شیوه مشخص سرکوب است. و مشکل حکومت در اینجا است.

تا بحال رژیم مشغول سرکوب جنبش مردم بوده و به نتیجه ای نرسیده است. اوج فعالیت نیروهای انتظامی رژیم زمانی بود که در هفته های اول تیرماه میخواستند حرکت مردم را در نطفه خفه کنند. مردم را اوباش نامیدند و امیدوار بودند که با شلیک بمردم در خیابانها و دستگیری و سر به نیست کردن مخالفین و جنایات تکانه‌دهنده دیگری که کهریزک تنها یک نمونه آن بود، حرکت مردم را عرض یکی دو هفته به شکست بکشاند. اما حرکت مردم ادامه یافت و رژیم ناگزیر شد عقب بنشیند. و امروز دیگر همانطور که مردم شعار میدهند "تجاوز شکنجه دیگر اثر ندارد".

شکست سرکوبیهای تا کنونی را از جمله در توضیح و توجیه این سرکوبگرها بوسیله جانیان حاکم میتوان مشاهده کرد. حکومت از همان مقطع شلیک به ندا و کشتن او خط تبلیغی "ما نبودیم" و کار بیگانگان است و توطئه است و غیره را در پیش گرفت. و این سیاست

سرکوب و بعد انکار آن تا همین امروز ادامه دارد. بعد از شش دی هم اعلام کردند که بمردم شلیک نکرده اند و عوامل دیگری مسئول کشتار در این روز هستند و مساله را پیگیری خواهند کرد و غیره. این سیاست "گی بود کی بود من نبودم" را باید بحساب ضعف و ترس رژیم گذاشت. اینها نعره تهدید نیست بلکه ناله های یک حکومت زبون و رو بموت است. این نوع تبلیغات مثل پارس سگ خوابیده نشانه ضعف است تا قدرت.

همه این واقعیات نشان میدهد که سرکوب با شیوه ها و نیروهای که تا امروز رژیم بکار گرفته بجائی نرسیده است. در این شرایط و بخصوص بعد از حرکت تهاجمی مردم در روز شش دی تنها راهی که در برابر جانیان حاکم باقی میماند به خیابان آوردن تانکها و نیروهای نظامی (ارتش و پاسداران) و برقراری یک نوع حکومت نظامی است. این یکی از آخرین چاره هائی است که حکومتها در حال سقوط در برابر انقلاب مردم به آن متوسل میشوند. و برای جمهوری اسلامی نیز راهی بجز این باقی نمانده. اما این آخرین چاره نیز عملاً بجائی نخواهد رسید. حکومت نظامی نیازمند درجه ای از انسجام نیروهای نظامی و حتی ارگانهای غیر نظامی حکومتی است و جمهوری اسلامی از چنین حداقل انسجامی برخوردار نیست.

جمهوری اسلامی هرگز نتوانست به یک حکومت متعارف سرمایه داری تبدیل بشود و تا آنجا که به وضعیت نیروهای نظامی حکومت مربوط میشود این نامتعارف بودن خود را به شکل عدم انسجام و عدم تمرکز قدرت و سلسله مراتب فرماندهی در این نیروها و غیر قابل اتکا بودن آن برای رژیم بویژه در عرصه داخلی و در مقابله با مردم خود را نشان میدهد. این رژیم فاقد ژنرال - یا سردار - چهار ستاره ای است که بتواند بعنوان فرمانده حکومت نظامی در راس قدرت حاکمه قرار بگیرد و همه جناحها و آیت الله ها و مراجع چندگانه قدرت را در زیر فرمان خود بخطر کند. آیت الهی از گوشه ای فتوائی میدهد و کاسه کوزه سردار فرمانده حکومت نظامی به هم میریزد! بخصوص امروز و بعد از شش ماه زیر ضرب مبارزات توده ای مردم، قرار گرفتن

صفوف حکومت از نیروهای نظامی و انتظامی گرفته تا کل بدنه دولت و ساختار حکومتی آشفته تر و به هم ریخته تر از آنست که حکومت نظامیاش دوام چندانی داشته باشد. در بهترین حالت کاریکاتوری از حکومت نوع "ازهارى بیچاره" در انقلاب ۵۷ را میتوانست سر هم کنند که بعید است بیشتر از یک هفته دوام بیاورد.

و بالاخره عامل دیگری که در زمان ما به کارگرفتن ارتش در برابر توده مردم بسا خاسته را برای دیکتاتوری های حاکم بسیار مشکل میکند تکنولوژی ارتباطاتی است. در دوره ماهواره و اینترنت هیچ دولتی نمیتواند که دور جامعه تحت سلطه خود دیوار بکشد و ارتش اش را بجان مردم بیاندازد. چنین دولتی به سرعت زیر فشار خرد کننده افکار عمومی، و تحت فشار هر دولتی که بخواهد در میان مردم خودش منزوی نشود، قرار خواهد گرفت. اگر قتل ندا یک شکست سیاسی برای رژیم بود بخیا بان آوردن ارتش برای او یک خودکشی سیاسی تمام عیار خواهد بود. و این عامل نیز در کنار بهم ریختگی صفوف و ارگانها نظامی و غیر نظامی جمهوری اسلامی مانع دیگری بر سر برقراری حکوم نظامی در مقابل انقلاب است.

با توجه به این نکات گرچه از لحاظ عملی حکومت هنوز میتواند سرکوب شدیدتری را سازمان بدهد اما از نظر سیاسی این تعرض نه تنها رژیم را نجات نخواهد داد بلکه بیش از پیش کل حکومت را تضعیف خواهد کرد. شکست سیاسی توسل به ارتش و حکومت نظامی و کودتا از هم اکنون روشن است.

محسن ابراهیمی: سؤال دیگر من در مورد مساله رهبری است. در حال حاضر خیلی از نیروها تلاش میکنند رهبری این جنبش را بدست بگیرند و یا مدعی رهبری آن هستند. آیا جنبش حاضر دارای رهبری است؟ در مورد رهبری این جنبش عظیمی که در ایران شکل گرفته و با قدرت به پیش میرود چه نظری دارید؟

حمید قزوئی: این جنبش فاقد رهبری است. خیلی تلاش کردند که برای آن رهبری بترانند ولی به جائی نرسید. آن نیروهائی که مدعی رهبری بودند کسانی مثل موسوی و کروبی و طرفدارانشان، نیروئی که باید آن را "اپوزیسیون حافظ نظام" نامید، به

نظر من اینها هیچوقت رهبر نبودند. از همان آغاز این حرکت در خردادماه مردم اینها را بعنوان رهبر قبول نداشتند. امروز این بر همه آشکار شده است و همه به این معترفند که جنبش حاضر فاقد رهبری است. چند روز قبل یکی از مفسران تلویزیون بی بی سی انگلیسی، که خود در آغاز جنبش حاضر خبرنگار این تلویزیون در ایران بود، این جنبش را به قطاری تشبیه میکرد که لوکوموتیوران ندارد و در عین حال کسی قادر به کشیدن ترمز آن نیست. این تصویر درستی از وضعیت سیاسی در ایران است. تا چندی پیش همین بی بی سی و دیگر رسانه های غربی این جنبش را دعوائی بر سر انتخابات و کشمکش میان طرفداران موسوی و احمدی نژاد میدانستند و مردم را هم دنباله رو موسوی قلمداد میکردند. این در واقع تلاشی برای تراشیدن یک رهبر درون حکومتی برای جنبش و قالب زدن آن در چارچوب تغییراتی در درون نظام بود. خط و سیاستی که از روز اول موسوی و کروبی نمایندگی میکردند. اما جنبش انقلابی مردم با چنان سرعت و قدرتی این قالب جعلی را شکست که همان رسانه های غربی امروز ناگزیرند اعتراف کنند که موسوی کنترلی بر اوضاع ندارد و رهبر حرکتی نیست. حتی شخصیتهای اپوزیسیون طرفدار موسوی مثل علیرضا نوری زاده و ابراهیم یزدی هم اعلام میکنند که موسوی رهبر کسی نیست و بدنبال مردم کشیده میشود. امروز نفس اعتراف اینان به اینکه این جنبش فاقد رهبری است به این معنی است که تلاشهایشان برای تراشیدن رهبری از میان "اپوزیسیون حافظ نظام" بجائی نرسیده است. این

را جناح غالب هم میدانند و برای کل حکومتی ها روشن است که موسوی و طرفدارانش جنبش مردم در خیابانها را نمایندگی نمیکند و نفوذ و تأثیری بر روند آن ندارند. اما چرا چنین است؟ چرا علیرغم اینکه جنبش حاضر به بهانه و در قالب انتخابات و کشمکش انتخاباتی جناحها شروع شد و علیرغم تلاشهایی که برای بجلو راندن موسوی انجام گرفت اینها نتوانستند صندلی رهبری را از آن خود کنند؟ پاسخ روشن است. امر و خواست مردم و مضمون جنبش انقلابی حاضر خلاصی از شر جمهوری اسلامی است و طبعاً

اپوزیسیونی که امرش حفظ نظام است، گرچه میتواند بهانه و مستمسکی برای آغاز جنبش باشد - که همینطور هم بود - اما قادر نیست نفوذ و تأثیری بر آن داشته باشد و رهبری آنرا بدست بگیرد. خط بازگشت به دوره خمینی و حفظ نظام بنا به تعریف در برابر خط انقلاب قرار میگیرد و نه در راس آن. نفس شکل گیری این انقلاب نشانه به آخر رسیدن و ورشکستگی اپوزیسیون حافظ نظام نوع دوخردادی و خط تغییرات تدریجی و نشاندهنده مطلوبیت اجتماعی افق انقلاب و تغییرات بنیادی در وضعیت موجود در جامعه بود.

این واقعیت از مدتها قبل از آغاز انقلاب جاری قابل مشاهده بود. زمینه های سیاسی شکلگیری این حرکت از مدتها قبل در جامعه در دل جنبش سرنگونی و مشخصاً مبارزات و اعتصابات کارگری و جنبش دانشجویان و مبارزات زنان فراهم آمده بود. و حزب ما در رادیکالیزه کردن و بجلو سوق دادن این مبارزات نقش فعال و موثری داشت. مبارزه مداوم حزب برای سرنگونی حکومت و خلاصی از شر جمهوری اسلامی، نقد پیگیر خط دوخرداد و استحاله و دیگر نیروهای اپوزیسیون راست که آلترناتیوهای نظیر رفراوندوم و فدرالیسم و رژیم چنج و بحران آفرینی در مرزها و غیره را مطرح و تبلیغ میکردند، و بخصوص کمپینهای موفق حزب علیه اعدام و سنگسار و قوانین قصاص و حجاب و آپارتاید جنسی و غیره، اینها همه زمینه ساز انقلابی بود که امروز با قدرت به پیش میرود و تن به رهبری نیروهای استحاله چی و اپوزیسیون حافظ نظام نمیدهد.

فراموش نکنیم که یکماه ونیم قبل از اینکه این آتشفشان سر باز کند، یعنی در یازده اردیبهشت در روز کارگر یکی از مهمترین حرکتی اعتراضی کارگری اتفاق افتاد. در این روز به فراخوان ده نهاد کارگری و تلویزیون کانال جدید علیرغم کنترل و یورش نیروهای سرکوبگر در همان اولین لحظات نزدیک دو هزار نفر در پارک لاله تجمع کردند و با قطعنامه و شعارهای کوبنده ای اعتراض کل جامعه را بیان کردند و از طریق کانال جدید بخش وسیعی از مردم از این واقعه مطلع شدند. و یا چندی قبل از آن کمپین کانال جدید علیه اعدام دلارا

دارایی که عملاً به یک رفراوندوم وسیع علیه مجازات اعدام در جامعه تبدیل شد. اینها جرقه هائی بود که از آتشقشان انقلاب خبر میداد. آنروز شاید کسی متوجه اهمیت آن کمپینها و اعتراضات نبود ولی امروز که از پس واقعه به قضایا نگاه میکنید متوجه میشوید که این اتفاقات در واقع جرقه هائی بود که از آتش فشان قریب الوقوع خبر میداد. اجازه بدهید برای روشن تر شدن موضوع مثالی بزنم. امروز مساله ای مثل اعدام و خواست لغو مجازات اعدام - و نه صرفاً این یا آن حکم اعدام - یک موضوع و امر مهم جنبش انقلابی جاری است. همین هفته قبل شاهد آن بودیم که مردم سیرجان در یک اقدام شورانگیز مراسم اعدام علنی دو جوان را به هم ریختند، به مامورین حمله کردند و آنرا فراری دادند و بعد طناب دار را پاره کردند و آن دو جوان را نجات دادند. گرچه متاسفانه بعداً حکومت آنها را دوباره دستگیر کرد و مخفیانه اعدام کرد اما نفس این حرکت در شهر کوچکی نظیر سیرجان نشان میدهد که چطور مخالفت با اعدام در اعماق جامعه رسوخ کرده و به یک خواست و در دل انقلاب جاری به یک اقدام و حرکت اعتراضی توده ای تبدیل شده است. خواستها و شعارهای دیگر مردم انقلابی نیز مانند خواست آزادی زندانیان سیاسی و شعار مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر اصل ولایت فقیه و یا "موسوی بهانه است کل رژیم نشانه است" و یا نقش کاملاً برجسته زنان در این جنبش که توجه جهانیان را بخود جلب کرده و غیره و غیره همه نتیجه و برآمد مبارزات و نبردها و کمپینهای است که از مدتها قبل از جنبش حاضر در جامعه شکل گرفته و جاری بوده است.

ازینرو باید گفت که انقلاب حاضر نه در ادامه فعالیت و تحرکات وافق و آلترناتیو نیروهای اپوزیسیون راست اعم از ملی - اسلامی و راست سلطنت طلب، بلکه در تلاوم خط و حرکت وافق انقلابی و انسانی که مدنیت حزب ما پرچم آنرا بدست دارد شکل گرفته است. و لذا این انقلاب تنها میتواند رهبری ای را پدیدد و با رهبری ای به پیروزی برسد که نماینده و پرچمدار یک خط وافق عمیقاً انقلابی، ضد کل رژیم و نظام جمهوری اسلامی، عمیقاً آزادیخواهانه و برابری طلبانه، و

مردن و انسانی باشد. نیروئی مانند حزب ما رهبر ذبصلاح و شایسته انقلاب جاری است.

محسن ابراهیمی: در مورد رهبری یک سؤال دیگر باقی میماند. سال ۵۷ یک انقلاب عظیم رخ داد و در آن انقلاب دولتهای غربی در هراس از قدرتگیری چپ در کنفرانس مشهور گوادولوپ تصمیم گرفتند از خمینی مرتجع یک رهبر انقلاب بسازند و همین کار را هم کردند. از این نقطه نظر شرایط امروز با ۵۷ چه تفاوتی دارد؟ چرا امروز نمیتوانند دوباره رهبر سازی کنند و نگذارند این انقلاب به پیروزی برسد؟

حمید قوائی: اتفاقی که در انقلاب ۵۷ رخ داد بر شرایط مشخصی مبتنی بود که امروز آن شرایط وجود ندارد. به نظر من به علت عوامل زیر تکرار آن تجربه بسیار نامحتمل است:

اولین فاکتور اینست که اگر غرب در انقلاب ۵۷ توانست فرد ارتجاعی ای مثل خمینی را بعنوان رهبر انقلابی به جامعه بفروشد اساساً به این دلیل بود که زمینه های داخلی این امر وجود داشت. در میان نیروهای اپوزیسیون در زمان شاه یک خط و جنبشی مسلط بود و دست بالا را داشت که ما امروز آنرا جنبش ملی - اسلامی مینامیم. در واقع جنبش ضد شاهی اساساً یک اپوزیسیون ملی - اسلامی بود با شاخه های چپ و راست خودش. چپ سنتی آن دوره در این جنبش قرار میگرفت تا مجاهدین و نهضت آزادی و جبهه ملی و تا خمینی و حوریوش که منتهی الیه راست این جنبش و در واقع اپوزیسیون ارتجاعی شاه را تشکیل میداد. آرمانها و خواسته های این نیروها همه در قالب اپوزیسیون ملی - اسلامی میگنجید. جنبشی که معیارهایش ملقمه ای از ضد آمریکائی گری ارتجاعی و فنودالی - که خمینی در سال ۴۲ از این موضع مقابل اصلاحات ارضی ایستاد و تبعید شد - و ناسیونالیسم ضد بیگانه، بازگشت به آداب و رسوم و فرهنگ "خودی" و آرمان رشد صنعتی و غیره بود. این گرایش اساساً بعد از کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد شکل گرفت و در میان نیروهای اپوزیسیون آن زمان اعم از چپ و مذهبی و ملی کاملاً مسلط شد و دست بالا را پیدا کرد. این

سنت و خط ضدیت با شاه مرز ناپیدائی با ضدیت با تمدن و فرهنگ غربی داشت که در شکل خالص و صریح و تماماً ارتجاعی و عقب مانده اش بوسیله خمینی نمایندگی میشد.

دول غربی بر متن چنین شرایطی توانستند کسی مثل خمینی را علم کنند و در راس انقلاب ۵۷ قرار بدهند. بر متن چنین شرایطی خمینی را که از سال ۴۲ با پرچم و اسلاما با اصلاحات ارضی مخالفت کرده بود از تبعید در آوردند و به پاریس بردند و زیر نور افکن قرار دادند و انقلاب را به شکست کشاندند. من بیشتر در این مورد توضیح نمیدهم و خوانندگان را به نوشته درخشان منصور حکمت "تاریخ شکست نخوردگان" رجوع میدهم که زمینه های سیاسی - اجتماعی مهندسی رهبر سازی خمینی از جانب دول غربی را روشنی توضیح میدهد.

آن زمینه ها امروز وجود ندارد. جناح راست جنبش ملی - اسلامی با پرچم ضد آمریکائی گری ارتجاعی اش سه دهه است در ایران حکومت میکند و در برابر آن یک نیروی چپ انقلابی و کارگری شکل گرفته است که حزب ما آنرا نمایندگی میکند. فاکتور دیگر اینست که امکان عملی آن مهندسی و معماری رهبر سازی نیز دیگر وجود ندارد. در آن زمان ملیا و رسانه ها انحصاراً در دست دولتها بود. از مقطعی که خمینی را به پاریس بردند رسانه های مثل رادیو بی بی سی و اسرائیل و کلا مدیای غربی نقش تعیین کننده و منحصر بفردی در شکل دهی به افکار عمومی در ایران ایفا کردند. اینها تنها آلترناتیو در برابر رسانه های رسمی شاه مثل رادیو تلویزیون ملی ایران بودند و مردمی که میخواستند ببینند اپوزیسیون چه میگوید و میخواستند از اخبار اعتراضات و مبارزات خود در چهار گوشه کشور مطلع بشوند ناگزیر به این رسانه ها روی می آوردند. به همین دلیل دولتهای غربی و در واقع بورژوازی جهانی نمیتوانست و عملاً این امکان انحصاری را داشت که بر زمینه های سیاسی داخلی که توضیح دادم، رهبر بترشد و انقلاب را به شکست بکشاند.

امروز به لطف رشد تکنولوژی اطلاعاتی این انحصار شکسته شده

است. امروز از یکسو اینترنت و تویتر و تلفن موبایل اجازه داده است که مردم انقلابی خود گزارشگر مبارزات خود باشند و از سوی دیگر تکنولوژی در دسترس تلویزیون ماهواره ای امکان داده است که حزب انقلابی تبعیدی و غیر قانونی و مخفی ای مثل حزب ما بتواند از طریق کانال جدید حرف خود را بگوش ملیونها نفر برساند. این تکنولوژی شرایط مبارزه سیاسی را نه تنها در ایران بلکه در کل دنیا به نفع توده مردم و نیروهای انقلابی و به ضرر دولتها و دیکتاتورهای که کنترل اخبار و اطلاعات یک شیوه موثر اعمال دیکتاتوریشان بود کاملاً تغییر داده است.

بنابراین از نظر عملی دیگر امکان در انحصار گرفتن اخبار و اطلاعات وجود ندارد و لذا شخصیت سازی و رهبر تراشی برای بورژوازی محلی و بین المللی بسیار مشکل شده است. البته این به معنای این نیست دولتهای غربی تلاش نخواهند کرد. سعی شان را کرده اند و هنوز هم مشغولند. بی بی سی فارسی و رادیو فردا و صدای آمریکا و غیره تمام وقت مشغول لاسه کردن موسوی و شخصیتهای اپوزیسیون حافظ نظام هستند اما موفقیت چندانی نداشته اند. تنها همین نمونه شورش شش دی و "حرمت شکنی عاشورا" بوسیله توده مردم و انعکاس بین المللی آن از طریق صدا و ویدئو کلیپ و گزارشات زنده خود مردم، نشان داد که این بار تصویر انقلاب را خود انقلاب میسازد و نه کسانی که میخواهند آنرا به شکست بکشاند. اگر امروز، همانطور که بالاتر اشاره کردم حتی همین رسانه های غربی ناگزیر شده اند اعتراف کنند که جنبش رهبر ندارد و موسوی و امثالهم بدنبال حرکت مردم روانند، این تنها بدلیل آنست که انحصار تبلیغاتی آنان را خود مردم و نیروهای اپوزیسیون انقلابی نظیر حزب ما شکسته اند. در کنار فقدان زمینه های سیاسی - اجتماعی، باید شکست انحصار تبلیغاتی بورژوازی جهانی را نیز فاکتور مهمی در ناممکنی تکرار تجربه ۵۷ دانست.

محسن ابراهیمی: با توجه به تمام این بحثها سئوالی که اینجا مطرح میشود اینستکه آیا ممکن است حکومت بدون عروج یک رهبری

انقلابی در راس جنبش انقلابی حاضر سرنگون بشود؟ آیا اگر رهبری ای در دل این جنبش انقلاب شکل نگیرد آیا ممکن است حکومت سرنگون بشود؟ و اگر سرنگون بشود آیا خلاء قدرتی بوجود نمی آید؟ جای حکومت اسلامی را چه نیروئی پر خواهد کرد؟

حمید قوائی: من فکر میکنم جنبش با همین شکل و مومنتم و خصوصیتی که به پیش میروید میتواند خامنه ای را کنار بزند. انقلاب حاضر میتواند نیروها و جناحها و دار و دسته های مختلف حکومتی را ناگزیر کند که برای حفظ نظامشان خامنه ای را به پشت صحنه ببرند و به نوعی او را در سایه قرار بدهند. این به نظر من محتمل ترین سیر تحولات است. شرایطی که رژیم ناگزیر بشود جام زهر را این بار با عبور از ولی فقیه، سر بکشد... و این بار البته جان سالم بدر نبرد!

این روند "سقوط از راس" حکومتها البته مختص انقلاب حاضر و مساله عدم رهبری نیست. هر انقلابی هر اندازه هم که رهبری شده و سازمانیافته باشد در قدم اول راس حکومت و مهمترین شخصیت یا نماینده رژیم حاکم را - تزار یا شاه و یا در شرایط امروز ایران ولی فقیه و در هر حال ستون فقرات دیکتاتوری حاکم - را کنار میزند و این البته به سرعت سقوط کل حکومت را بدنبال خواهد داشت.

در شرایط سیاسی امروز ایران این کنار زدن راس حکومت شرایط جدید را بوجود می آورد که مشخصه آن خلاء قدرت است. کنار گذاشتن فقیه در هر سطحی با هر نوع توجیه و ظاهر سازی ای به معنی خارج شدن کامل کنترل اوضاع از دست بالائینها خواهد بود. و اگر انقلاب پیش از آنکه رهبر ذبصلاحی در راس آن قرار گرفته باشد سر حکومت را بزند - که این بیشترین احتمال است - آنوقت این دوره خلا قدرت خود در عین حال دوره تعیین تکلیف سریع مساله رهبری هم خواهد بود.

در عین حال دوره خلاء قدرت در بالا دوره آزادیهای دو فاکتور در جامعه است. دوره ای که ارتجاع حاکم دیگر قادر به کنترل جامعه نیست و مبارزات توده ای مردم و فعالیت احزاب انقلابی میتوانند در شرایط فقدان کنترل پلیسی که انقلاب به حکومت تحمیل کرده سریعاً رشد کنند و قدرت بگیرند.

بنابراین تا آنجا که به سؤال شما در مورد احتمال سرنگونی بدون تامل رهبری جنبش بر می‌گردد باید بگویم که سرنگونی حکومت به معنی سرنگونی کل نظام و حتی کل دولت و ماشین دولتی بدون ایفای نقش یک رهبری انقلابی ممکن نیست اما این کاملاً ممکن است که با کنار زدن راس قدرت حاکمه، ریزش حکومت آغاز بشود. یعنی شرایطی که "عمود" خیمه اسلام "افقی" شده و کنار گذاشته شده و شخصیت‌های خرد و ریز تر حکومتی، افراد حاشیه‌ای تر و کمتر آبرو باخته حافظ نظام، یکی بعد از دیگری بجلو رانده میشوند تا نظامشان را نجات بدهند. در این روند بر زمینه خلاء قدرت و آزادی‌های دو فاکتو سیاسی ایجاد شده مساله رهبری انقلاب نیز به سرعت تعیین تکلیف خواهد شد.

این محتملترین سیر اوضاع است ولی در هر حال یک احتمال است. احتمالات دیگری هم میتوان در نظر گرفت. اما روند اوضاع هر چه باشد یک نکته مسلم است. اوضاع در ایران به شرایط ماقبل انتخابات اخیر باز نمی‌گردد. هر اتفاقی بیافتد این به‌هیچوجه قابل تصور نیست که جمهوری اسلامی بتواند به وضعیتی شبیه یکسال قبل بر گردد و دوره دیگری از حاکمیت را تحت یک رئیس جمهوری جدید و یا فقیه جدید و یا با هر ترکیب و آرایش جدیدی آغاز کند. این انقلاب را یا باید از روی بکوبند و بخون بکشند - که تا امروز علی‌رغم همه تلاش‌هایشان نتوانسته‌اند - و یا باید گورشان را گم کنند. راه سومی متصور نیست.

محسن ابراهیمی: به این ترتیب به نظر شما ممکن است شرایطی پیش بیاید که جمهوری اسلامی بطور کامل سرنگون نشده باشد ولی حکومت کنترلش را از دست بدهد و یک شرایط دو فاکتو آزادی‌های سیاسی بوجود بیاید. ممکن است دوره آزادی‌های دو فاکتو نقش مهمی در رشد انقلاب داشته باشد ولی جامعه نمی‌خواهد به یک وضعیت آزادی عملی برسد بلکه میخواهد هر چه زودتر سرنگون کند و به یک جامعه انسانی برسد. آیا واقعا این ممکن است که انقلاب آقدر پیشروی کرده باشد که آزادی‌های دو فاکتو را به حکومت تحمیل کند ولی حکومت هنوز سر جایش باشد؟ با توجه به جنبش انقلابی عظیم مردم و

شعارهای رادیکال مردم و عزم مردم برای سرنگونی چطور ممکن است آزادی‌های دو فاکتو بدست آمده باشد ولی حکومت هنوز سر جایش باشد؟ آیا این تناقض در خود نیست؟

حمید قوائی: دقیقاً همین عزم و قدرت مردم است که این شرایط را بوجود می‌آورد. دقیقاً بخاطر اینکه جامعه یکپارچه از این حکومت متنفر است، و جنبش حاضر با خصوصیات و زمینه‌هایی که توضیح دادم قوی و قدرتمند است، کاملاً این امکان وجود دارد که علی‌رغم مساله فقدان رهبری این جنبش بتواند رژیم را کاملاً فلج کند و شرایط آزادی‌های دو فاکتو سیاسی در جامعه بوجود بیاید. کاملاً این ممکن است که باخیزش‌های متعدد شهری شبیه شورش شش دیماه مردم چنان ضربه‌ای به حکومت بزنند که رژیم قادر به سرکوب نباشد و کنترل اوضاع کاملاً از دستش خارج بشود. در این دوره بر خلاف آنچه مطرح کردید نمیشود گفت حکومت هنوز سر جایش است؛ باید گفت حکومت در حال فروپاشی است و مردم از آزادی‌های بدست آمده استفاده میکنند تا آخرین ضربه را نیز به حکومت در حال تلاشی وارد کنند و کل ماشین دولتی و نظام را در هم بکوبند. بنابر این تناقضی در کار نیست. یا شاید بهتر باشد اینطور بگوئیم که اگر تناقضی هم بین آزادی‌های بدست آمده و رژیم در حال موت حاکم به نظر میرسد این تناقض یک شمره و دستاورد خود انقلاب است و یک حلقه‌ای است در سیر پیشروی انقلاب برای زدن ضربه نهائی و سرنگون کردن حکومت. تناقضی که با سرنگونی کامل جمهوری اسلامی به سرعت حل خواهد شد.

نکته دیگر اینکه می‌گوئید مردم نمی‌خواهند به دوره آزادی‌های عملی برسند بلکه میخواهند سرنگون کنند و به یک جامعه انسانی برسند. این کاملاً درست است. اما بحث بر سر این نبود که که گویا انقلاب رسیدن به آزادی‌های دو فاکتو را هدف قرار داده و میخواهد به این مرحله برسد. بحث اصلاً بر سر این نیست. این وضعیتی است که به احتمال زیاد عملاً پیش می‌آید. وضعیتی که خود حاصل پافشاری مردم و مبارزه پیگیر آنان برای جارو کردن کل نظام است. عبارت دیگر این مرحله خلاء قدرت و آزادی‌های دو فاکتو جزئی از

روند سرنگونی کل حکومت و یک دستاورد جانبی انقلاب برای بزیر کشیدن کل جمهوری اسلامی است و نه یک مرحله آگاهانه و عامدانه و از پیش طراحی شده بوسیله انقلاب و یا انقلابیون. حتی اگر انقلاب از رهبری برخوردار بود این مرحله نمیتوانست جزئی از نقشه عمل و فراخوان رهبری انقلاب باشد. فراخوان رهبر انقلاب از همان آغاز به سرنگونی کل حکومت است و همینطور استفاده از هر شرایطی که در روند انقلاب برای رسیدن به این هدف ایجاد میشود. و ایجاد خلاء قدرت و تحمیل آزادی‌های دو فاکتو از جمله این شرایط است.

در یک سطح عمومی تر میتوان گفت جنبش انقلابی حاضر، مثل همه انقلابها، با تمام قوا بطرف سرنگونی می‌رود و نه هیچ حالت بینابینی‌ای. حالت‌های بینابینی پیش خواهد آمد ولی موقت و گذرا خواهد بود. مردم انقلابی و بطریق اولی حزب انقلابی رهبر مردم، اهدافشان را، برخلاف ضد انقلاب و دارو دسته‌های حکومتی پله پله و از این ستون به آن ستون تعریف نمی‌کنند. و دقیقاً چون اینطور است، چون مردم به چیزی کمتر از مرگ رژیم رضایت نمیدهند، این احتمال هم بوجود می‌آید که رژیم کنترل خود را از دست بدهد و شرایط آزادی‌های دو فاکتو در جامعه بوجود بیاید و اگر چنین شود، باز دقیقاً چون هدف انقلاب سرنگونی حکومت است مردم از آن شرایط هم استفاده خواهند کرد تا کل حکومت را از سر راه جارو کنند.

این مکانیسم همه انقلابها است و در مورد انقلاب جاری هم این صادق است. این کاملاً ممکن است که در دل این انقلاب و در روند مبارزه برای جارو کردن کل حکومت مردم آپارتاید جنسی را عملاً در هم بشکنند، زنان حجابها را بدور بیاورند، جوانان مقدسات اسلامی و محدودیتهای فرهنگی را در هم بشکنند و عملاً به خلاصی فرهنگی برسند، کارگران دستمزد‌های عقب افتاده شان را بگیرند و یا حتی دستمزد‌هایشان را بحدی که میخواهند افزایش دهند و غیره. اما تحمیل هیچیک از این دستاوردها و ثمرات جانبی انقلاب مردم را بخانه نخواهد فرستاد. انقلاب بر این دستاوردها متکی میشود و بجلو میرود. انقلاب ۶۷ هم همینطور بود. شاه تحت فشار انقلاب هویدا را به

زدان انداخت و تقویم شاهنشاهی را ملغی کرد و حقوقها را افزایش داد، ساواک عملاً فلج شد و مطبوعات عملاً آزاد شدند اما انقلاب متوقف نشد و مردم از شعار مرگ بر شاه کوتاه نیامدند.

اگر انقلابی در کار نباشد شاید یک حکومت دیکتاتوری بتواند با چنین اقداماتی وقوع انقلاب را به تاخیر بیاورد اما وقتی این تغییرات در عکس العمل به یک انقلاب صورت می‌گیرد تنها پیامش بمردم اینست که مبارزه خود ادامه بدهید. جامعه می‌فهمد که اگر کوتاه بیاید همین دستاوردها را هم پس خواهند گرفت و باز دیکتاتوری و سرکوب را حتی با شدت و توحشی بیشتر از گذشته، به جامعه تحمیل خواهند کرد. این مکانیسم هر انقلابی هست. بنا بر این اگر ما از مراحل و از فاز‌های در سیر انقلاب صحبت میکنیم اینها تنها دوره‌های هستند که در سیر مبارزه برای سرنگونی و ناشی از توازن قوا در این مبارزه وجود می‌آیند - و یا دقیقاً تر وقوعشان محتمل تر از شقوق دیگر است. و نه شرایطی که گویا قرار است عامدانه و یا آگاهانه از جانب مردم و یا احزاب انقلابی بوجود بیاید. دقیقاً به این معنی من از خلاء قدرت و آزادی‌های دو فاکتو صحبت میکنم.

محسن ابراهیمی: در شرایطی که وقوع آنرا محتمل دانستید، یعنی شرایط خلاء قدرت و ایجاد آزادی‌های دو فاکتو سیاسی، موقعیت احزاب اپوزیسیون و مشخصاً موقعیت حزب ما چگونه خواهد بود؟ این شرایط چه تاثیری بر فعالیتهای حزب خواهد داشت؟

حمید قوائی: نکته اول اینکه تا رسیدن به آن موقعیت حزب فعالیتهای زیادی را باید به پیش ببرد. بحث این نیست که فضای باز سیاسی بوجود می‌آید و یا خوب خود از آسمان نازل میشود و بعد حزب هم خوب خود در موقعیتی هست که از آن شرایط استفاده کند و سریعاً رشد کند. ضامن ایجاد چنین شرایطی فعالیتها ما از همین امروز است.

نکته بعد اینست که در چنین شرایطی جامعه تشنه رادیکال ترین حرفها و سیاستها و احزاب و شخصیتها خواهد بود. و از سوی دیگر با جارو شدن مانع اختناق حزب و فعالین حزبی فرصت پیدا خواهند

کرد که در یک مقیاس وسیع اجتماعی و در هر خیابان و کوچه و محله سیاستها و آرمانها و شعارها و اهداف رادیکال خود را به میان جامعه ببرد. سیاست ما سرنگونی کل این حکومت و برقراری یک جامعه آزاد و برابر سوسیالیستی هست و خلاء قدرت در جامعه اجازه میدهد این سیاست به سرعت نیرو جذب کند و به یک فاکتور تعیین کننده سیاسی در جامعه تبدیل شود.

محسن ابراهیمی: آخرین سؤال در رابطه با وضعیت کنونی است و اینکه در شرایط حاضر چه باید کرد. این جنبش قصد کرده است که حکومت اسلامی را از سر راه جارو کند. شرایط پیروزی این انقلاب چیست؟ امروز چه وظایفی را باید در دستور بگذارد که واقعا این حکومت را بطور کامل سرنگون کند؟

حمید قوائی: در مورد شرط پیروزی انقلاب فکر کنم اگر از هر کسی در خیابانهای تهران سؤال کنید به شما خواهد گفت پیروزی در گرو رهبری است. یک سری به سایتها بزینید، سایت‌هایی که خود مردم و جوانان میگردانند، می‌بینید که خیلی‌ها دارند در مورد مساله نبود رهبری صحبت میکنند و این یک واقعیت است. این واقعیت که جنبش رهبر ندارد همانطور که گفتیم یک معنایش اینست که انقلاب رهبری که تا کنون برایش تراشیده‌اند را قبول ندارد. جنبش رهبری ندارد یعنی علی‌رغم تلاشهای مدیای غربی و کل نیروهای موسوی و کروبی پناه و منتظری پناه و فرسنگانی پناه با تمام امکاناتی که داشتند انقلاب هنوز رهبری ندارد و این به نظر من مثبت است. این نشان میدهد که نبض جنبش جای دیگری میزند و هنوز بدنبال رهبری واقعی خودش می‌گردد.

نکته دوم اینست که در شرایط سیاسی حاضر، برخلاف انقلاب ۵۷، حزب و نیرویی که بتواند صندلی رهبری را پر کند وجود دارد. حزب کمونیست کارگری. امروز حزب واجد شرایط و ذیصلاحی که بتواند انقلاب را به پیروزی برساند وجود دارد، اما البته این رهبری هنوز بالفعل نشده و این نقطه ضعف اصلی و پاشنه آشیل انقلاب جاری است. باید به سرعت بر این نقطه ضعف غالب آمد. حزب ما میتواند و باید در راس این انقلاب قرار بگیرد و متحقق کردن این امر نکته اصلی در مورد "چه باید کرد"

ده خواست فوری مردم!

حزب کمونیست کارگری بمنظور قدرت گیری هر چه بیشتر جنبش انقلابی مردم، تشییت دستاوردهای آن، و تسهیل پیشروی آن در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی مفاد زیر را بعنوان ده خواست فوری و حداقل مردم اعلام میدارد:

- ۱- بازداشت و محاکمه علنی آمرین و عاملین کشتارهای اخیر و کلیه جنایات جمهوری اسلامی در سی سال گذشته
 - ۲- آزادی زندانیان سیاسی
 - ۳- لغو مجازات اعدام
 - ۴- لغو حجاب اجباری و جداسازی جنسیتی
 - ۵- لغو کلیه قوانین ضد زن و تبعیض آمیز علیه زنان. برابری کامل حقوق زن و مرد
 - ۶- جدائی کامل مذهب از دولت، از سیستم قضائی، و از آموزش و پرورش. آزادی کامل مذهب و بی مذهبی بعنوان عقیده و امر خصوصی افراد
 - ۷- آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، اجتماعات، مطبوعات، تظاهرات، اعتصاب، تشکل و تحزب
 - ۸- برسمیت شناسی حقوق مساوی برای همه شهروندان ایران مستقل از مذهب، زبان، و یا قومیت و ملیت
 - ۹- محاکمه آیت الله ها و مقامات حکومتی و ایادی آنان بجرم غارت و چپاول اموال مردم و باز پس گرفتن اموال غارت شده از آنان
 - ۱۰- تامین و تضمین یک زندگی مرفه و منطبق بر آخرین استانداردها و امکانات در پیشرفته ترین جوامع برای همه شهروندان. افزایش فوری حداقل دستمزد و حقوق به یک میلیون تومان
- این فرمان جنبش آزادیخواهان مردم است. اینها خواستهای حداقل و فوری مردمی است که در صفوف میلیونی به خیابان آمده اند و شعار مرگ بر جمهوری اسلامی سر داده اند. این حداقل شرایطی است که هرکس که داعیه همگامی با اعتراضات مردم را دارد باید از آن دفاع کند.
- مردم ایران برای تحقق این خواستها و سرنگونی جمهوری اسلامی با قدرت به مبارزه خود ادامه خواهند داد.

حزب کمونیست کارگری ایران

۵ تیرماه ۱۳۸۸، ۲۶ ژوئن ۲۰۰۹

قرار دادن افق انقلاب و سرنگونی حکومت به معنی جامع و کامل آن در برابر جامعه و فراخواندن مردم به تداوم مبارزه شان تا رسیدن به این هدف، مقابله با نیروهائی که میخواهند جنبش انقلابی مردم را به سازش با حکومت و یا بخشی از حکومت بکشانند، مقابله با تالشهای نیروهای اپوزیسیون راست برای زدن رنگ ناسیونالیستی و قومی ومذهبی به جنبش جاری، تلاش و فعالیت برای بمیدان آمدن کارگران و شکلگیری نهادها و تشکلات کارگری و اعتصابات کارگری، فراخواندن مردم وبویژه جوانان به ایجاد تشکلهای محلی و همچنین تشکلهای علنی بوسیله اقشار مختلف مردم، تعیین و اعلام معیارهائی روشنی برای سنجش درجه آزادیخواهی ومترقی بودن نیروهای سرنگونی طلب بر مبنای خواستهای اعلام شده در اطلاعیه "ده خواست فوری مردم".

این رئوس وظایف ما در این دوره است و من خواننده را برای آشنائی بیشتر با جهتگیری و سیاستهای حزب در این دوره به مجموعه اسناد مصوب کنگره هفتم رجوع میدهم.

این مصوبات، پاسخ حزب ما به چه باید کرد در این دوره است. کنگره حزب این سیاست و جهت گیری عملی را به شکل قطعنامه هائی تصویب کرد و به آن رسمیت داد، اما حزب از روز نخست شروع این حرکت در ابعاد مختلفی مشغول انجام همین وظایف بوده است. ما از همان ابتدا اعلام کردیم این یک دعوای انتخاباتی نیست بلکه رعشه های مرگ حکومت است و مردم بخشم آمده از سی سال جنایت و توحش جمهوری اسلامی به چیزی کمتر از سرنگونی حکومت رضایت نخواهند داد. از روز اول گفتیم این انقلاب برسر رهائی و آزادی و برابری است. گفتیم این یک انقلاب انسانی برای حکومتی انسانی است. ما از روز اول بر این تاکید کردیم که حرکت مردم نباید به هیچ نوع ناخالصی مذهبی و نیمه مذهبی و قومی و ملی و

است که بخش دیگری از سؤال شما بود. پاسخ ما به چه باید کرد تلاش و فعالیت همه جانبه در جهت پر کردن خلا رهبری است.

اولین پیش شرط این امر معرفه بودن حزب و در دسترس بودن حزب در یک سطح اجتماعی و میلیونی است که با تلویزیون کانال جدید ما تا حد زیادی در این جهت به پیش رفته ایم. اما نفس ادامه کاری کانال جدید یک عرصه نبرد ما با جمهوری اسلامی است. در دو سه ماه اخیر جمهوری اسلامی محدودیتهای زیادی برای کار تلویزیونهای ماهواره ای بوجود آورد و در کار تلویزیون ۲۴ ساعته ما هم وقفه ایجاد کرد. ما در حال حاضر روزی یکساعت از ماهواره و همچنین بر روی شبکه اینترنتی برنامه پخش میکنیم و در عین حال تلاش میکنیم که دوباره با پخش ۲۴ ساعته بروی ماهواره بر گردیم و این امر اولین اولویت ما در شرایط حاضر است. در هر حال دسترسی وسیع بمردم یک بعد مهم در فعالیت ما است و ما از هر طریق ممکن این دسترسی را گسترش خواهیم داد.

اما تا آنجا که به خط سیاسی ومضمون سیاستهای ما در دل انقلاب جاری مربوط میشود قطعنامه "شرایط پیروزی انقلاب و تعیین دولت آتی" که در آخرین کنگره حزب در ماه قبل تصویب شد رئوس وظایف حزب در این رابطه را تعیین کرده است. این قطعنامه اعلام میکند که "در شرایط حاضر پیشروی و پیروزی انقلاب قبل از هر چیز در گرو گسترش و تعمیق مضمون و جهت انسانی انقلاب و متحد شدن توده مردم معترض حول نیروی رهبری کننده ای است که اعتراض و نقد عمیق به کلیت نظام موجود را از یک زاویه آزادیخواهان، برابری طلبانه و انسانی نمایندگی کند". و این دقیقا نقشی است که حزب میتواند و باید در دل انقلاب جاری ایفا کند. وظایفی که در این جهت در دستور حزب قرار میگردد نیز در این قطعنامه مشخص شده که بطور فشرده مفاد زیر را شامل میشود:

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

زنده باد حکومت انسانی! بر قرار باد جمهوری سوسیالیستی!

پیروز کند. گرد آمدن مردم حول حزب و پیوستن به حزب نقش تعیین کننده ای در پیروزی انقلاب خواهد داشت.

اینها جنبه های مختلف سیاستهای عملی ای هست که ما مشخصا امروز بر آن تاکید داریم و با تمام توانمان میکوشیم این سیاستها را در جامعه به پیش ببریم و عملی کنیم.*

پیوندند. این حزب انقلاب است و حزبی است که میتواند انقلاب را

از مردم میخواستیم حول سیاستهای حزب گرد بیایند، رهنمودهای حزب را بکار ببرند و به حزب خودشان